

است مقامه دحو در محل و افاده معنی آن وابو علی یارا اسم فعل بگوید بمعنی ادعا
 پسکی نزقت فعل مخدوف باشد هنچی نماذ که خادی اگر مضاف و شیوه صاف
 باشد و معرفه بوقبل نمایم بعد آن سینی خواهد بود بران حرف و حرکت که در خبر
 صورت نرا با آن مرفع شود مثل یازید و یار جمل و یار زیان و یازید
 و اگر بر لام است غایث آید مجرور شود هنوز یا لازم و اگر الف است غایث آید مخصوص شود
 یا زیده بالحاق یا برای وقت ولام است غایث و الف آن جمع شود و اگر مضاف و شیوه
 مضاف باشد هنوز یا عبد الله و یا کتاب عاج جلا و یا معرفه باشد هنوز یا در جلا برای
 غیر معین و هنوز یا حسن و تھه ظریف یا پس منصوب خواهد بود و در نزاعی معرفت الله
 آیدها و آیدها و آیدها از زاده کنند هنوز یا آنها الر جمل و آنها المفعول و آنها البدل
 و حذف آخر مفادی تجیه کار آنرا ترجیم گویند بدون ضرورت رواست شبر و طارک و
 در کتب هنوز یا حکایت و یا حکایت و بر من و ب نیز حرف نزاعی آید و شخص برای آن
 رواسته هنوز یا زیدا و یا حکایت فصل مفول فیزیاتی و مکانی را گویند که در آن
 فعل کرد و شود هنوز هر یکی یکم الوجه و جمله خلف ای و دخلت فی
 الحکایت فی المکمل و نسب آن از فعل بشتر میباشد که فی مقدر شود فصل مفول
 نسبیل را می گویند هنوز پرسیت کا دینجا و قعده نجع عن الحکایت چندما و زمان
 مفول مطلق فعل مخدوف هی گوید ای آنکه بالضریب تا دینجا و جمیع فی
 القعده عن الحکایت چندما و مفوب شود از فعل و قیکه لام در مقدر باشد پس
 در ضریب للنادیب مفوب شود فصل مفول معه آنرا گویند که بعد و او معنی سع
 مذکور باشد و شرکی بخاطر بود در صدور فعل خواه مفوب در وقوع فعل هنوز مفوب

الکاء و الخشبة و ضریلک و زیدا و المهر مستو ماقوه و الخشبة
 و زید خضار بلک و بکرا و نخوا مکاء و الخشبة در جای بکسکیه پرسنک
 استویه و ضوب باشد از فعل یعنی فعل توسط و این معنی مع زد بجهور والملک
 کاری لعلی باشد تحقیقاً یا تقدیر اچنا چه گذشت و گاهی معنی باشد نخوا مکلاک و
 مکاشا مک و زید آن معنی همان اصنوع و زید افضل حال آزادگویی که بیان کند
 هیأت فاعل یا مفعول پیامبر و نوح جاءی زید را کجا و ضربت عجم کاخنوقا
 و سکوتی زید افایمین و سریعی الدار فایمی دناسب آن فعل است با مشابه
 فعل اخنایا تقدیر اچنا که گذشت نخوا اما خضار بک زید افایمی یعنی فعل نوح هنار زید
 حاکمها معنی آئته و امشیز زید احکم و صلح غالب در حال اینست که نکره بود و
 گاهی معرفه باشد نوح ضربت زید و حده که پس یعنی این رامعنی منفرد آگویید وال
 در ذوال الحال اینست که معرفه باشد و گاهی نکره بود پس تقدیم حال بر واجب گرد و
 نوح ضربت زایکار جلا و اگر حال جمهور اینمی باشد پس و او و ضمیر ذی الحال دران
 ضرورست نوح چشت و آن از ایک و چشت که ایک و وجاء و همکاریک
 و فقط او نیز و است نوح قوله علیه السلام گفت نیکی و ادھر بین آنکه والظین
 و فقط ضمیر ضعیف است نوح گلمته فوج ای فی و اگر حال جمهور فعلیه بود که دران
 صنایع مشبت باشد صریحت ضمیر خواهد بود نوح جاءی زید یکی ایک و در حمله فعلیه
 که دران صنایع منفی است یا این مشبت و یا منفی و او و ضمیر بر و باشد با کی ازین گفت
 در این صنایع منفی است یا این مشبت و یا منفی و او و ضمیر بر و باشد با کی ازین گفت
 لعله و که حصریست صد و ده هزار آنکه حال در قسم متعدد آنکه قید عامل شده

و میشه در ذر الممال نباشد خواسته گذشت و ممکن است که جنس نبود خنقوه تعالی شده
 الله اکله کامله کلکا هم و المکمله داولوا عالم فایدیا لفظ فصل
 تین کارگویند که اینها سکیه در ذات راسخ باشد و در کند و ذات مذکور باشد خنقوه
 دفعه زیتا و ممنوان سهنتا و دیسراخ که بخواه و عشر زون در همان حمل
 المهم خود مشتھا زینگار مقدر خوکات زینگار خدا و آنها و آنها و آنها و آنها و آنها
 ای کتاب ذات منسوبه کیان کنید پیش از آیالله و در بحث فصل است که در
 کتب خوبی دیگر خواهد آمد و ناصب آن میزیند باشد و آن هست که تمام شود زین
 و بازون جمع و ایشنه و یا اصناف فصل سشن آنگویند که بعد الا و اخوات آن
 مذکور شود و آن بر دو گوشه است متصل که مذکور باشد بعد الا و اخوات آن و خارج خود
 از متعدد راسته هستشی منه گاهی لفظ باشد خوچاء نی القوم را کار زیدا
 و گاهی مقدر خوچاء نی کلکار زیدا و منقطع که بعد الا و اخوات آن مذکور بود
 و خارج از متعدد نبود خوچاء نی القوم را کلکار زیدا و مطلق مستثنی منصوب بود
 و چو یا اگر بعد الا یعنی بود در کلام موجب که در آن نقی و نی و استفهام نباشد خانم
 اول گذشت و سهسته مقدم باشد مستثنی منه خوچاء نی کلکار زیدا که القوم و فاجهه
 کلکار زیدا آنکه و یا مستثنی منقطع بود در لغت اهل حجاز مشاش گذشت یا بعد خلا و صد بود و خو
 چاء نی القوم خلا زیدا و عدایدیکا و بعضی مابین چرد پند و یا بعدیں لا یکون شده
 خوچاء نی القوم میگویی زیدا و سیچی عاهله کلکار زیدا یکون بکشید و اگر کلام غیر خود
 باشد و مستثنی منه مذکور بود جائز است نسبت شنی و محترم بریست خوچاء نی القوم
 کلکار زیدا و کلکار زیدا و اگر مستثنی منه مذکور بود در کلام غیر بوجب پس شنی مربوط

حسب العوامل خواهد بود نحو ماء جاهادی و الاخر زید و مصارف آیت که لازم نیست اما
 مترجع است که الاخر نیز داین خوبی مستثنی نیست این غریغ کوئنده و گاهی در کلام موجب تردید باشند
 صحیح شوند و مستثنی مسند نیز نمکور شود مغرب علی حسب العوامل میشود نحو قوات لذت اینها
 گذا فصل برای بحث مضافات الیه داماد مجرم و میباشد و شرط اضافات اینست که
 مضافات بضم بود و او را از تنوین برای اضافات خالی کنند و اضافات بروگو نهاد
 اول لغتنی بعنی در لغطا اضافات است نه در معنی و آن اضافات صفت است بسوی فاعل
 او یا مفعول او داین قسم خانمۀ تخفیف دهد و لغطا بجذب تنوین یا نون تعریف و مجمع نه
 و تخصیص پسر از تخفیف جائز شد اصطلاح بآزادی و اصطلاح بیو زید و جائز نیست اینها
 زید چه در و تصحیح تخفیف نیست زیرا که تنوینی ش سبب لام تعریف دور شده است لیکن فراز جا
 دار و میگوید که لام بعد اضافات است و جائز شد اصطلاح بیو زید بسیار بہت محسن شد و
 و اصطلاح بیو زید و مانند آن نزد کسی که مضافات گوید سبب مشاهدت مدار یک دم معنی
 و آن آنرا گویند که صفت مضافات بسوی مفعول نباشد و آن سه قسم است معنی دلام جا
 مضاف ای از جنس مضافات مخلاف آن نباشد نحو علام زید معنی من بیانیه جایگزین مضاف
 جنس مضاف باشد نحو خانمۀ فضیله و معنی فی جایگزینه مضاف الیه مخلاف مضاف باشد نحو ضمانت
 الیو زید و اضافات معنی خانمۀ تعریف دهد اگر مضاف الیه معرفه باشد چنان که گذشت و
 خانمۀ تخصیص اگر مضاف الیه نگردد باشد نحو علام مرد جبل و در اضافات معنی مضاف ای
 از لام تعریف اگر بیافته شود هجر و کنند و اگر علم باشد نگردد گنبد خنیه که دارد که و کوفیان که
 نگردد که ای ای زید و نحو آن هیگویند ضمیع است تحقیقی نداز که اضافات مصدر بسوی ذهن
 و غلوش معنی است بعنی نیست فصل سنت آنرا گویند که حال موصوف بیان کنند بلطف

ماده و فاکه آن تضییں است اگر مو صوف نکر بود و توضیح است اگر مو صوف مزدود
 خود حمل کریم و کردیدن الفاضل و گاهی حسن شنا با دم خود بسیر الله العظیم
 سخنهم و اعوی خدا اللہ من الشیخ الحکان الرحمیم و آن دو قسم است صفت بحال
 و صفت بحال متعلق به در اول مطابقت نام مو صوف مزدود است در ومه امراع ابینی
 رفع ضم بجز در تعریف و تکیرو افراد و مشتیه و جمع و تذکر و تاییث شالش گذشت در
 دوم در رفع اول مطابقت خواه بود و در باقی عناوی فاعل صفت کرد و خواه بشد و
 آربع فاعل خود خواه بود خواه ام که قاتم و اینها در حمل قایمه بذاته و سه
 قائم غلامه و سر حمل قاعده حجای میتا و میاندان فصل عطف با حرف
 آزاگو نیز که ثانی و اول در هر دو مقصود باشد و متوسط میشود و ران هردو بی ازوه
 حروف عطف که و او و فا و ثم و حقی و راتا با کسر فاء و لا و لی و لکن و بینی آئی فتح
 گویند خواجه از زید و عمر و فنا کل و نیز بگویی خوش خدمتم مانی غیر خدی
 می طور مثل معطوف علیه میباشد در احوال و خبره فصل تاکید آزاگو نیز که اول ا
 ثابت کند در نسبت تا تو هم بسوی دیگر فشو و خوی خوب رب زنید و زنید و صرب صرب
 زنید خواه در شمول خواجه ازی القوم کلهم و آن نیز در احوال تابع تا میلت
 و آن دو قسم است تاکید لعلی که تکریر لفظ اول باشد خپچه گذشت و تاکید بعنوی که
 بالفاصل مخصوصه میشود و آن نفسه و علیه و کلاهها و کله و آجمع و آکتع و
 و آکتع
 نفسه ها نفسه ها نفسه هم
 آعینه هم آعینه هم آعینه هم آعینه هم آعینه هم آعینه هم آعینه هم آعینه هم

کلهم کلمه کلمه مکن و بولاق با خلاف چینخانه خواهی جمیع و همکار و اجتماعی
 و جمیع و علی نزد القیاس و تاکید تابع موکد بود در اعراب فصل بدل زنگنه
 ثانی مقصود پورا اول مقصود نباشد و آن چهار قسم است بدل اکمل و دروزات بلکه
 مبدل منه مکن میباشد و در مفهوم مغایر بود پس مفهوم ثانی مقصود بودند مفهوم اول
 خواجهانی زنگنه آنچه کشود بدل بعض که بدل جزء مبدل منه بود خوضرابت زنگنه
 زانمه و بدل شتمال که در علاقه سوای این بردو علاقه یافته شود خویشیک یکج
 نوبه و بدل غلطکه اول نبدل منه غلط کرده شود پس ازان بدل آورده شود خو
 جاءانی زنگنه خواهد و بدل در اعراب تابع مبدل منه بود فصل عطف بن
 آنرا گویند که ثانی صفت نباشد را اول را واضح کنند و در اعراب تابع باشد نحو ع افسه
 ابو حفص عجمی در بخاری بردو مقصود باشد فصل ضمیر آن باشد که موضوع بود
 برای متكلم و مخاطب غایبی که ذکر شد مقدم شده باشد لفظ تحقیق امثل ضمیر زنگنه
 علامه بالغطی تقدیر ارش ضریب علامه زنگنه زیرا علی شرتبه فاعل
 است ب فعل یا معنی خواهد داشت و اهواه قوب للتحقیقی ضمیر سوراخ بسوی
 که مفهوم مشود از اعداد خود و لک بویه لکل و احید متنها کا الشد میشود ضمیر
 بسوی مورث است که از ذکر برای این مفهوم مشود یا حکای چنانچه قل هوا الله احده
 بر انکه ضمیر و قسم است مفصل منفصل آنکه در تلفظ مستقل باشد متصل بخلاف آن ر
 هر واحد بر سر گوشت است مرخوع منصوب مجرم و پس از اقسام حمل شد بلکن مجرم
 منفصل نهباشد مرخوع متصل ضریب متناضه ضریب هما ضریب بده مفهوم
 ضریب هما که ضریب هما ضریب هما ضریب هما ضریب هما ضریب هما معلوم شد

فصل موصول آنکه جز راتم برای کلام شود بروز صد و عاد مرکب در آن صد بود و سه
 آن و صد شاس جمله بجز بود و عاد بسوی موصول غالباً ضمیر است بسوی آن
 الف دلایل موصول اسم فعل و مفعول میباشد و موصولات الذی برای خود
 ذکر و انتیج برای واحد بونت و المذاق و المذین برای تثنیه ذکر و المذاقات
 و المذاقات برای تثنیه بونت و آنها ولی بروز اعلی برای جمع هر دو آن مشهور در
 جمع ذکر است و المذین و المذاق و المذاقی برای جمع ذکر خاصه و المذاق
 و المذاقاتی برای جمع موقت خاصه و همکار غیر ذهنی العقول خاصه و همکار در دو
 العقول و آنی معنی الذی و آنکه معنی التی و ذوق تزویی طی معنی الذی و التی و عا
 اگر عده نبود خذون آن رواست نحو الکیمی خصوصیت بمحض عہدی ای الذین
 میگنندی عذری فصل اسمی افعال آن که اسماباشد میعنی فعل اضافی یا امر خود یا همکار
 ای یعنی ور و دیدندگان ای کمال نکیدا و با این آن و درین تفصیل است فصل
 اصوات آنکه بآن از زبان او از ی مسابه او از شی دیگر برابر دخانی خپ غاق میگاند
 زاغ یا آنکه به بنا نم اواز کرد و شود برای خواندن آنها برای زجر یا عین آن چنانچه
 بخی مشد و مخفف برای خواندن شتر صاحبیت لحاظیں گوید اواز کرد و شود بسوی
 به اعم برای زجر آنها خویس یا خواندن آنها مثل لیکس لفظ خواندن خشم مایل از آنها
 چون بخی لفظ را مدن گش یا لحاظیں آنها برای پیش از چون بخی لفظ برای لحاظیں شتر بردن
 فصل ای از رکھات آنکه دو اسم یا دو فعل یا دو حرف با مختلفینین جمع شود و میگردد
 قبل ترکیب و بعد آن در آن هر دو نسبت نباشد پس اگر شناسی متضمن حرف بود هر دو
 نسبی شود چنانچه از آنکه عکسیست ته عشر و اثنا عشر که لو باسطه مسابه با تثنیه در حدود

فتن اول هر دو مغرب افزوده گذاشته سخنمن حفظ نمود پس اول مبنی و ثانی هر
 در تصحیح لغات مثل بعکسیاتی فصل کنایات آنکه تعبیر نموده شوند از شیوه
 شنیدن خبر صحیح در دلالت بران شنی برای کدام شخصی مثل پوشیدن از سامان
 کمر و گذاشتن برای کنایه عدد و لکیت و زیست برای کنایه سخن و تفصیل این در باز
 اول گذشت پس بین فصل معرفه آنکه موضوع باشد برای شیوه مین و نکره
 بخلاف آن و معرفه بیشتر گوی است اول نهادن خود هوانت انا و غیری و دوم
 علّم کمی آنکه موضوع باشد برای شیوه مین و شامل نباشد غیر از ابوجمع و جمله
 خواه علّم شخصی باشد خواه جنبی خواه اسماهه سوم اسامی اشارات و موصولات
 چهارم معرف باللام خواه جمله پنجم معرف بالندان خواه یار جمله ششم هرچه
 این پنج مضاف بود باضافت مخصوص خواه علّامی و علام فرزیده و علام احمد
 و مانند آن واعرف المعرف ضمیر علّم است بعد این ضمیر مخاطب پس ازان بر ترتیب
 هشتم فصل اسامی عدد آنکه موضوع بود برای دلالت بر مقدار افراد کشیده
 اصول آن دوازده اند و احدها تنان تکهه اربعه خمسه سهه سیمه
 - شهانیه تسعه عشره و مائمه و الف پس در ذکر واحد و شنیده قلیل
 - خواهد شد در موئی واحد و شنیده واحده و اشتان و اشتان در برای ذکر از سه تا
 و ده تکهه الى عشره بمع التا و برای موئی تلثی الى عشیر بدون تا رو بعد ده
 احده عشره رجلا و اثناعشر رجلا برای ذکر بتدیگر جزئیں واحده عشیره
 امراءه و اشتان عشیره امراءه برای موئی بهانیت جزئیں دوازده تکهه عشیره رجلا
 تا تسعه عشیره رجلا برای ذکر بهانیت جزء اول تکهه عشیره بهانی و برای موئی

و سکونه ض و شکیس و دار و قدیر و عجیب ها فصل به اینکه مصدر عمل فعل خود کند
 اگر سخن اول سلطق نباشد چه اگر مفعول سلطق بود پس فعل عامل خواهد بود با مردانته که
 اتفعل و لازم بود محض فعل رافع کند و مفعول تحویل نخواهد بود اینجی نی قیام رزند و اگر
 متعددی باشد فعل ارفع و مفعول انصب کند تحویل نخواهد بود اینجی ضرب زنده اما
 و معمول مصدر پر و مقدم شود و نه در ضمیر بود و ذکر فعل هم در و صریحت جائز است
 اضافت مصدر نسبی فعل ایش تحویل قویه تعالی کو کلاد فرع الله الناس و بوسی نخواهد بود
 انجیجی ضرب اللیص الجلاد و ضرب بیوی الجمیعه و ضرب التادیب
 فصل اسم فعل عمل فعل خود کند بطریق ذکور شرط معنی حال و استقبال موفر
 بودن آن از مبتدا یا موصول یعنی الفلام یا موصوف یا ذوالحال با همراه استفهام
 یا ایلی فهی تحویل قائم ابوه و جاء الصدایب ابوه عمر و رحل ضدایب
 ابوه عمر و زید را کیا فوشه و ای قائم زید و ما قائم زید پس ای شیوه
 بجهه اضافت و ایج شود تحویل ضدایب عمر و امیس واین وقت اگر برای ای و
 معمول و گیر باشد برای آن فعل مقدر کند تحویل ممعطی عمر و دشنه هم امیس ای
 اعطاه و هم ای ای جائز دارد اعمال آن و گیر و الفلام تعریف داشته و
 در جمیع از منه عمل نماید تحویل ضدایب ابوه عمر کیان او غذا
 او امیس و ایم مفعول مثل اسم فعل است در عباره امور و اگر فعل لازم باشد صفت شبهه و
 مشتق شود و آن مثل اسم فعل است در عبارت بر معنی گمراهم فعل بر معنی صدوق لای
 کند و این بر معنی ثبوت تحسین و شدید و صعب و آن بر عمل غنی خود کند شرط
 اعتماد بر امور مذکوره بالا در جمیع از منه بل اخصوصیت حال و جسم ای ای فصل ای

مشتق میشود از فعل که دلالت کند بزرگای موصوف برخیران در حمل فعل شنیده که میگویند
فعل نمکور از قسم لون عرب ظاهری نباشد و ثلثی مجرد بود پس اگر عرب باشد باید باشد
اگر قسم میشود میشود نحو آنچه و باشد و اگر عرب باشد ظاهری باشد از قسم
از مشتق نشود بلکه فعل صفت که در آن معنی زیادت نبود نحو آنچه و آنچه و آن در آن
ظاهر عمل نمکند مگر در نامه مارکیت رجلاً آحسن فی عَلَيْهِ الْكَحْلُ مِنْهُ فی
عَيْنِ زَيْدٍ فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْفَيْضِ الْمُبَرَّأِ
شک نحو ظنندگی و حسینی و خلقت و سه ازان برای یقین نحو علمت و زاده
و وجودی و اینها گاهی برای شک نزدید و این افعال را جمله اسمیه فعل شود و هر دو
جزء انصب کنند و وحیبت که اگر کی از دو مفعول نهاد کوشود و نگیری هم نمکوشود و
اگر خود را شود هر دو جزو دو شومنه ظنندگی زیداً فاصنداً و علی پدر القیاس و قنیکانی
افعال از هر دو مفعول خود موقعاً نشود یا متوسط جائز است ابطال فعل اینها خود زید فاکم
ظنندگی و زید ظنندگی قایم کو و گاهی اینها بدیگر معنی همی آید که در ذکر اینها
میشود فصل افعال اقصه آنکه بر فعل تمام شود به کند و بگیرای آن نیحو انتشار تا
تمام شود و آن نیخواهد میشود اینکه بر فعل تمام خود تمام نشود آن اقصه خواهد بود کوئی توجه
کرد و باشد یا نه و برای این اقصه هست گاهی تامة بیکرو و جایگزینکه بر فعل تمام شود اینها را فاعل
کنند و خبر را انصب کنند نخواص از زید فاکم از اینجا رجبار آنها برای اینها برای اینها
در پروضح نخواهان فاکم از زید و در تقدیم اخبار بذات آنها اختلاف است فصل
افعال تقاریب آنکه دلالت کنند بر قرب امید ثبوت خبر برای اینها نخواهند زید کان نیخواهند
با بر قرب حصول خبر بدهی آنها نخواهند زید و خبر از خبر با بر پر واضح حصل خبر برای اینها نخواهند

نَسْكٌ لِتَفْعَلْ وَكُوبٌ وَجَعَلْ وَأَحَدَ زَيْدًا نَسْجَحْ أَوْ نَسْرَجْ هُبْهُهْ فَعَالْ سَمْ رَانْقَعْ كَنْنَدْ وَخَبْرَا
هُبْهُهْ بَخْرَلْ حَضَارْ بَعْ بُو دَمْكَارِيكَهْ دَرَأَوَلَّ آنْ بَخْرَغَالَيَهْ مِيْ آيَرْ وَرَثَانَيْ بَلْعَسْ وَرَثَانَثْ
ثَلَاثَةِ سَوْبَتْ فَصَلْ فَصَلْ تَعْجَبْ آنَكَهْ بَأْ وَهَدَوْتْ تَعْجَبْ بَيَانْ كَرَدَهْ شَوْدَهْرَجَزْ وَأَسْمَلْ
مِيْ يَرْقَلْ تَعْجَبْ هُمْ مِيْ آيَرْ وَالاَفَلَا وَآزَرَا وَصَنِيْهْ هَسْتْ مَا أَفْعَلَهْ وَأَفْعَلَ يَهْ نَخْوَهْ مَا أَفْعَلَهْ
زَيْدَا وَأَعْظَمْهْ بَرَزَيْدَا وَأَغْرِيَرَابِاعِيْ بَاسْدَهْ تَعْجَبْ لَفَظَهْ مَا آشَدَهْ كَيَا آشَدَهْ دَيْهْ مِيْ آرَنْ نَخْوَهْ
مَا آشَدَهْ اَخْبَرَهْ رَهْ وَآشَدَهْ دَيْهْ اَخْبَرَهْ كَارَهْ چَنَاخَچَهْ دَرَسْبَمْ سَبِاعِيْ بَانَدَهْ لَفَظَهْ آشَدَهْ
مِيْ آرَنْ نَخْوَهْ آشَدَهْ لَاسْتَخَرَهْ جَاءَ دَفَعَلْ تَعْجَبْ تَصْرُفْ لَهَدِيمْ وَما خَيْرَهْ نَدِيشَورْ وَدَرَسَيَانْ تَرْ
طَوْلْ مَشَوْرْ فَصَلْ فَعَالْ بَرَحْ وَذَمْ بَانْ سَيَرْ كَرَدَهْ شَوْدَهْ وَآنْ چَهَارَهْ
رَعَمْ وَبَعْشَ وَسَنَاءَ وَحَبَقَلْ اَخْرَوْنَعَمْ الْأَجْمَلْ زَيْدَهْ وَلَعَمْ عَلَامَهْ الْأَجْمَلْ زَيْدَهْ وَ
رَعَمْ رَحْلَاهْ زَيْدَهْ وَعَلَى دَهْ الْقَيَاسِ بَسْ وَسَالِكِينْ دَرَجَدَهْ ذَافَاعَلْ وَأَبَدَهْ وَتَغْيِيرَهْ نَخْوَهْ حَبَذَهْ كَارَهْ

خاتمه باب وهر

بَرَهَمَهْ لَعَدَ لَفَظَهْ نَخْوَهْلَهْ مَانَدَهْ آنَ اَكْرَيْ مَشَالْ بَهْمَهْ خَواهْرَهْ قَطْعَاهْ وَأَكْرَدَهْ مَشَالْ بَهْمَهْ
دَيْگَرْ مَشَالْ نَخْوَاهْرَهْ كَوْ دَرَوْاْقَعْ چَنَدَهْ بَاشَدَهْ چَرَكَيْ زَانْ بَرَدَهْ نَخْوَهْلَهْ دَيْگَرْسَتْ چَنَاخَچَهْ بَجَوَهْيَهْ جَوَهْيَهْ
نَخْوَهْهَانَ وَتَخَيْرَهْهَانَ يَأْبَجَوَهْيَهْ جَهَمْ مَشَلْهَانَ وَفَوْسَهْ بَسْ دَرِينْ بَرَدَهْ صَورَتْ
سَائِلَهْ اَسَوَالَهْ مَشَالَهْ سَوْمَهْ نَيْرَسَهْ اَكْرَهْ دَرَأَوَلَهْ قَسْمَهْ دَيْگَرْنَسِيتْ وَدَرَثَانَيْ هَسْتْ وَكَاهَيْهْ
آنَ كَيْ مَشَالَهْ بَهْمَهْ بَادَهْهَانَهْ بَهْمَهْ بَهْمَهْ دَيْگَرْهَانَهْ بَهْمَهْ بَهْمَهْ دَيْگَرْهَانَهْ بَهْمَهْ
اَسَدَهْ تَعَالَى هَسْتْ بَهْمَهْ بَوْ دَرَبَابَهْ ثَانَيْ كَهْذَهْ كَوْرَشَهْ بَهْمَهْ تَعَالَى وَاحْسَانَهْ وَكَرَمَهْ نَوَالَهْ الْحَمْرَهْ
اَشَكَرَهْ وَالْمَدْحَهْ اَوَّلَهْ وَآخَرَهْ طَاهَرَهْ بَاهَهْ الْأَلْهَمَهْ لَهْيَهْ لَهْ آسَتَطِيعُهْ عَلَى سَمْحَلَهْ كَهْ وَشَكَرَهْ
فَآشَكَرَهْ كَهْ مَهْيَهْ عَلَى تَقْسِيَهْ عَدَدَهْ مَهْآكَاطَهْ يَهْ عَلَمَلَهْ هَهْدَهْ كَيْ الْكَهْرُوَالْكَهْرَهْ

شکر و خل و آنچه داشتند در سرمه بخوردند و خوشمزی نمودند و از آن پس میگردند

الْهَمْزَةُ صَلِّ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ عَلَى دَمَّا أَحْاطَ بِهِ قُلْ رَبِّكَ مِنَ الْأَنْذِرِ سَيِّدُ

اللهم لا يلدُ و سلْمٌ لِّتَسْلِيْمٍ كَثِيرًا كَتَرْكَ لِيَكُونَ لِي وَسِيلَةً لِّشَفَا عَذَابِهِ

يُوكِمُ الْفَتْنَةُ وَسَيَأْكُلُهُ حَوْلَ الْجَنَّةِ لِهُذَا النَّفَرُ الْمُؤْمَنُونَ

پاپ سو مرد ذکر ام و کلیه حاصل شود ازان مسائل جزئیه

دوسنایب و وقاعده هناره میشوند که آگر تاصل کرد شود خیر مخصوص صور جزئیه ازان می بند

تفاصله اول رسم و حرف اول اینکه گامی داده مشورشی حکم شنی میگیرد آن

وَمَعْرِفَةُ الْأَنْجَوْنَ وَالْأَنْجَوْنَ يَقْرَبُونَ إِلَيْهِ

در میان شاهزاده های این دو خاندان، احمد خان نوه امیر حسن و علی خان نوه امیر علی از خاندان

چون آبی اینجا معنی ماراد بود ازین بحث سه تا می‌گذرد سیم تندیسی ماراد با امیر امرار

الْكُفَّارُ أَوْ مَا يَحْكُمُونَ قُولَهُ تَعَالَى أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْ

پنځلۍ ټهین کې ټهاد د پریس ټهاد د ټهاران ټهین سټ چون او ټکمې ټهاد د آن اسټد. ټهینی او ټکمې کې مسکو ټهاد

بوده است لهدای حکم خبریں که در خوی با پاشر و مجزان داده با خسیل کرد و شد و باعث

مرتفع در لغت نیز بود و فاعل مصلحه است مبارز، اگرچه و خوش و محسن سبب در قبول آن تعالی آدمیم بود

أَكْتَابَ الْمُؤْمِنِينَ وَرِسْخَةَ الْمُعْمَلَاتِ وَالْكَوْرِسَةَ فَإِذَا كَانَ عَلَيْهَا أَنْ تَحْلِمَ مُشَكِّلاً شَهْرَ حِلْقَانَ

كفر = خالد الله بخلقه، شرطها أن يكون كفراً كافراً، لكنه في بعض الأحيان يُعنى

کشیده شد و با در خبر آن داعل اگر ده شد مثالی بگرچون کفی در لفظی بالله و شهید باش

اگرچه باشد شنیده بود با در قاعل کنی این راز امکان داشت تغیر کرد دیگر جایز است

خبر بینداز در خویان زنده فائمه و عجیب جهت انتشار پیشگان چنان زنده قائم

زیبگان زیر قائم است و همین جهت لکت زرد گلابی را می خورد و عکس و جائز نیست بلکه

واقع شدن سنتنای مفرغ در اثبات درخواست اینکه تهمه کلاعک اعلیٰ احتمالات شرعاً

وَسَعْدٌ أَنَّمَايِّرْسِنْ بِرْجِزْتُونْ وَرَدْلَهْ بِرْجِزْتُونْ وَرَدْلَهْ بِرْجِزْتُونْ

وَجْهُ يَابِي اللَّهِ طَلَّا أَنْ يَدْعُوا لَوْمَةً بَعْدَ أَسْبَابِهِ عَيْ دَلَالَاهِ إِلَى أَحْمَادِهِ

لهم إنا نسألك ملائكة حفظك من كل شرٍّ

وَمَنْ يُعَذِّبُ أَهْلَ الْأَرْضِ إِلَّا هُوَ أَكْبَرُ

بوده است در اول و لا از پروردگار آن تحریم فوراً نهادت در ثانی اگرچه در ثبات
 احتمای مفرغ خوازیست دیگر واقع شدن عطف بمعظمه و لا بعد اثبات در قول
شاعر ^۷ ابی الله آن اسمو زده و لا آب پر چمنی قال الله علی لا تسمی بالجمر
 قلا آب بوده است اگرچه بعد اثبات بو لا عطف خوازیست صاحبینی بر
 آقرب نیست که ابی الله معنی پمپرداند باشد و آن اسمو معنی خود دیگر زاید
 لادر قول او تعالی مامتنعک الا سجده از تجهیت سه که تزاد ابن سیده والمعاز
 شی گویا امر رسیده شد برای منع باشکند آن شی رسیس گویا که گفته شد در آیه کرمه الله
 قال لک لا سجده صاحبینی گوید که اقرب نیست که مامتنع الا سجده معنی والزی
 امریک آن لا سجده باشد رسیس کلمه لا افاده نهی خواهد نمود دیگر مستعد شدن یعنی بعلت
 در قول **شاعر** ^۸ اذ ارتضیت علیه بنو قشیده چه راهی اینجا معنی اقبل متعددی
 است اگرچه رنهی بعنی معتقد بشد کسانی گوید که خوازش سبب حل بتفیض آن که خواز
 بینده است دیگر حکایت کرده است ابو عمرو بن العلاء التخومی که شنید از شخصی کان
 میم که ساخت فلان ^۹ لعوب ای الله کناری فاحضر ها رسیس ابو عمرو پرسید که چه میگفت
 میگفت اینکه مکتب که فاعل ذکر است چرا گفت گفت نمیدانی که کتاب معنی حیفه مؤذن
 دیگر گفت ابو عیینه و قسمک خوارزمه بن العاج ^{۱۰} فیه کخطو طه من مدد
 و یکیق + گانه ^{۱۱} فی الحبله توکلیع البهیق + که اگر نمیرگانه بسوی خطوط راجح گفته
 پس که اینا گویی خطا ممتنع است و اگر بسوی سواد و لب راجح کنی پس که اینا گویی
 مرتع تشنید است گفت که بسوی خطوط راجح نمودم و آزاراً معنی ذکر ذکر فرمد دیگر
 خواه مردمت بر جل ابی عثیره همسه و بقیه عرب پر کلام و بیکاری عرب

کله نمی گزند برق الفاظ تا که بینی نفشه و گلدهم و گله ریاچه انجام دهند
 چادره را بمعنی مشتوق گرفته صیر فاعل برای هر قدر مستقر اراده دار آنرا فتح دادند
 و این الفاظ را از این آنها تا که گفته شد اب را بمعنی والد و عرب را بمعنی صاحب
 و عرض را بمعنی خشی گرفتهند بدینکه اینکه گفتم مشتوق نوشته است از خواری و اگر بدل
 خواری در بعض که تجویی به سرطان و جهه دو هم اینکه گاهی داده مشود شنی حکم
 شنی دیگر که در لفظ آن شایسته داشته باشد فقط چنانچه پیادت از مسخه بعد میاید
 و موصوله بسبب شایسته فعلی که نافیه که اکثر بعد از لفظ این نزدیک شود شایان مصیده
 کشی الشاعر و سعی الغیر لخیر مکار ز کشته علی الشیخ خیر الازمال نزدیکی
 شایان موصوله کقول الشاعر و هر تجیی المکرم مکان لا ایراده و تعریض دو لذت
 این خطوب پس این هر دیگر محوال نزد قول الشاعر مکار ز کشته علی لاسمعت
 علیکم نظر لبع دیگر دخول کام ایند ابریایی نافیه بجهت شایسته او بجهد مکار محواله
 که بیندازند کقول الشاعر مگا آن غفلت شکر کش کا ضطفانی و همیک چون
 عطا کنند چل مکان و داین محوال است بر قول اینکه صفة حسن دیگر دخول
 کلام ایند از بعد این شنیده که حرف جواب بور بمعنی لعم بسبب شایسته شنی او باشند
 با فعل چنانچه بعض قرار در قول ادعایی مانند کشیده این کشیده اند و گز خود خواهد
 دیگر تغیرات کثیره خواهد بود و وجهه سو هر اینکه گاهی داده مشود شنی حکم شنی دیگر
 که در لفظ و معنی هر دو این شایسته داشته باشد چنانچه بخوبی میگویند که این نظر
 در این خاری عمل نمکند بسبب شایسته فعل و معنی آن به فعل تعجب که آن بسته
 عمل در این خاری نمکند قبول دیگر عبارت دارد و مدنظر ما پن صیر فعل تعجب بینش

لشکر و عزیزی آن با فصل تفصیل کتوں اشعار ۲۰ کام کامیکچر پرچار لاکام مخدوش
 لکوکم جو بزرگی گوید که در خیر لطف اخسری و این مخصوص نشده کم خواهان دیگر را هم قرار
 نمایند بگو بگران الاباری گوید که تصریف فعل تعجب برای کسی می‌آید که صفتیں باشد
 قاعده دو مرانیک گاهی شی را حکم حجا و زاده میدهند مثل قولهم آخذ کله کله کله
 و مکاحدوکت پیغمبر والی حدث که سبب حجا و رضوی قدر اصل مفتوح این مفدوش
 سلاسل داده اند که بصرف سوال و مشکل قوله علیہ السلام لارجعی ممکن نمود که
 غیر ممکن وجود آن نباشد و این نسبت حجا و رضوی که سلاسل داده
 سوزوارات داده بوده است و مبتدا شیوه ای اور که مشکل قولی بمناسبه همان این خبر
 مشکل خوب و بجز خوبست که می‌توان حق بجهت حق صفت محروم قصده شده باشد
 سوچیده
 صدراها و اچهز زیر مفهوم فراهم شد قاسمله بسوم الحکم گاهی بسیده هند لطفاً
 لطفاً دیگر پس بخدمت دولت را حکم دیگر و این رسانیدن نامنفرد فاکمه آن نسبت
 یکی کمتر معنی دوکله حاصل شود مثل قوله تعالیٰ و لذات آن کلو آمواله هم را آن اموال
 ای لارضیم و ای ایکم آن کلین و دیگرین شیوه ای شد لاما که خواهابی بسوی خوش ای ای
 مشکل که شخصی که مقصود شد پریک مفعول چنانکه اصل است و زو و مشکل قوله تعالیٰ و
 لاتعین موقعاً عقداً ^{النکاح} ای لاتخواهاب لغزمه و ازین وقت لاتعین مواعده
 و تقدیر شد مثل لاتخواهاب چنانچه حاصل او است و مشکل قولهم شیع الله ولی محمد ای سمع
 و استحباب پس متعددی شد سمع بلازم مثل استحباب و اهل آن متعددی بقدرت شکل رکعت
 و الله يعلم المصيل من المصيله ای سبله و نیزه من پس متعددی شد بعلم بعنه من ای شیخ
 و اهل آن متعددی بقدرت و علی ہذا القیاس مشکل و بگرفتاره پچھا کاره

خالب ممکنند برشی شنی و گیر را بجهت تناسی بایجابت اخلاق ادآن بردو سپهانی
لر پر بمعقول شنی و گیر تعبیر کرد و تشنیه و جمع نیامی کنند و این تغییب مند پس غلیچه سبیله های
می آید مثل آبوئین برای اب و ام و شرمن برای شرق و مغرب و مجنین مغزین
و انجام پسیب اخلاق می آید خود قوله تعالی فرمده هم من نیشی علی بعده که من هم
من نیشی علی رجلکن و هم هم من نیشی علی آن لایحه چرا که هم هم هم هم هم هم هم هم
برای ذوقی اعتمول است و اینجا نکرین ذوقی اعتمول ریوند بسبیه اخلاق طیکه حاصل شده هست مکان
ذوقی اعتمول تغییب داده همه را بمعقول تعبیر نمود بسبیه اخلاق طیکه حاصل شده هست
کن در قول ساین چنی دایر چه و ایه آنرا گویند که روز میان رو و از ذوقی اعتمول نکر باشد
منوند با از خبره ذوقی اعتمول قاعده پیشخرد نکند برو و قدریکه فعل ای اسعمال که نیز پیش
بیشتر از وجود آن فعل مظهور میباشد بخوبی صریب نکنی یعنی یافته شد ضریب از مرور زمانه
و از شرط و گاهی خوبه قوع آن فعل مظهور بود خود قوله تعالی و لذا اطلاعیه از انسانهای کتاب
آجکه هم که کامنیکو هم که محنی بخون اینجا قریب شو بز آنها رسیدن اتفاقی عرضه شد
گاهی نیز از آن فعل مخصوص بود و اگر این بعد حرف شرط بود خود قوله تعالی اینها قسم
ای اصلوته فاغسلوا و قوله تعالی کا ذکر آفکار لفظان فاستیونی دخوله تعالی
اذا فضی امر ای
کنید بسوی صدوره و اراده قرار است قرآن کنید و اراده بخوبی ممکنند امر را و گاهی قدرت برای
فعل مطلوب بود خود قوله تعالی لاتا که ای
مشهدهم اینکه گاهی شنی همی و مستقبل را بخوبی تعبیر کنند که دلالت کند بر جان بجهت قصد
احضار آن شنی در زمین گویا که موجود و محسوس است وقت خبر و ادن مثال ماضی خود را تلقی

الضرر زر كي نصب ميد برغبر او حنا نكه الاراحم خير ميد هند در صفت نخ لو کان
الله حکم لا الله لفسد حکم و حنا نكه له حکم من ميد هند در نسب نخ کام کش هز زر کي نصب
خوازه و تجیش در فعد لم گذشت پس بين چنانچه بصنی فاعل اعراب ضعول مید هند و ضعول با اجره
فاعل جایگزین خوف انتباش باشد خود خوبی الشوب و المیکار و کسر الوجاج الحجر عین بو دارا
انتکه بجهول شجاعه بله الحمد في الاول والآخره و القوه الجعلني و من دعاكم بجهول
و امن رات قهد رسنه و عجب لیک کما عطیه و توکل علیک کفکیه که واقعه
منکه فاد بدینه الهم اصلح عیشی مدل و اجعل ریزی طوب المؤمنین و دلله
الله علی اسلامک لا یگان و استکی الفضل من الرزق و استکی العافیه من
البلاع و استکی حسن العاقبة في الدنیا والآخره ياذ الجنان والکرام
وصنی و سلام على سید محمد متنی علیه ما احاط به ملک و القلم و عدد
ما لم يحيط به أحد و کویعهم على الله السارعین في الکویع کیم کیم الحیران
من بين الامر و لانا الفقیر طاعه و الغی ذینکا الوادی الى رحمة ربہ ذینکا
محمد الحسن و ابو تکوی الموطئ و المسکن بن محمد ابی الحسن حسنها الله تعالی
حقیقت و حکمت سید المرسلین و اذ افهم حلاوة شفاعة حسنها
الله امين امين امين قال المؤلف في تأثیر تعلیمه في النظیر دون
الاعتناء بالعدم شعر سائل کالیف شوشیں سندت بگو بیک هزار و
دو صد و پنجاه و دو والصدقة والمسکن علی خیر الکنوار علی ختم الامر

لطفاً از مرتعال و بکت سوامین چهارم صلی اللہ علیہ وسلم کا اصل لاؤں دیکھو
تصنیف خاتم پیغمبر آب بولوں جو حسن خاص معاشرہ در صدر الصدراں کانچ پر شاد
خاں بگروح بجاہ حنفیہ بجزی در طبع تھا باہتمام ارجمندی محنت فردا نیچہ عرب گھنٹے پیش کر دی

ردیف	نام	خطاط	صحیح	صیغه مرسوده و خطای صفت	بهم	غلط	صحیح
۲۶	فاضل	فاضل	۲۵	قرات سعد قرات سعید	۴	فلام نظران	فلام نظران
۲۷	ادمین و اینین	ادمین و اینین	۲۶	داغدن داغدن	۱۰	داغدن داغدن	داغدن داغدن
۲۸	ابیهان ابی حیان	ابیهان ابی حیان	۲۷	شرطیت شرطیت	۷	شعل ایهنا	اشتعل
۲۹	یقطایها	یقطایها	۲۸	چنانکه چنانکه	۹	دیما	یقطایها
۳۰	مالکور والکور	مالکور والکور	۲۹	ماضی ماضی	۱۰	مشهود مشهود	مشهود مشهود
۳۱	خبر خیر	خبر خیر	۳۰	یاخدا یاخدا	۱۲	خدم کند	خدم کند
۳۲	مساقط	مساقط	۳۱	پیشنه پیشنه	۱۴	حیله	حیله
۳۳	وادیجائز وادیجائز	وادیجائز وادیجائز	۳۲	مشاعریها	۱۵	وصیها	ضریحیها
۳۴	حرف حرف	حرف حرف	۳۳	چواز چواز	۱۶	چون چون	چواز چواز
۳۵	اولست اولست	اولست اولست	۳۴	ابن سراج	۱۷	دانشمند	دانشمند
۳۶	در در	در در	۳۵	جندلی جندلی	۱۸	مرد مرد	مرد مرد
۳۷	گنبد گنبد	گنبد گنبد	۳۶	آن آن	۱۹	کم کم	کم کم
۳۸	ددهم ددهم	ددهم ددهم	۳۷	ابن الحبار ابن الحبار	۲۰	ذیک ذیک	ذیک ذیک
۳۹	حیث حیث	حیث حیث	۳۸	برخورد برخورد	۲۱	دوشند	دوشند
۴۰	سی سی	سی سی	۳۹	خوب خوب	۲۲	امرا امرا	امرا امرا
۴۱	اوگفتہ اوگفتہ	اوگفتہ اوگفتہ	۴۰	نشود نشود	۲۳	تشود	تشود
۴۲	آخر آخر	آخر آخر	۴۱	نمکند نمکند	۲۴	حسر کاء	حسر کاء
۴۳	ایمیتی ایمیتی	ایمیتی ایمیتی	۴۲	او بار او بار	۲۵	منهه منهه	منهه منهه
۴۴	درسته فرمایه از استفایه	درسته فرمایه از استفایه	۴۳	آل جلوگا آل جلوگا	۲۶	اخضر لک اخضر لک	اخضر لک اخضر لک
۴۵	تعییل تعییل	تعییل تعییل	۴۴	دواهی اقامه دواهی اقامه	۲۷	حمد لک حمد لک	حمد لک حمد لک
۴۶	وقیل وقیل	وقیل وقیل	۴۵	آل جلا و آل جلا	۲۸	حمدی مددی	حمدی مددی
۴۷	اجلس اجلس	اجلس اجلس	۴۶	لقیت لقیت	۲۹	ران ران	ران ران
۴۸	ظفتی ظفتی	ظفتی ظفتی	۴۷	صیفیش صیفیش	۲۹	تمام تمام	تمام تمام
۴۹	اعلیته اعلیته	اعلیته اعلیته	۴۸	سعدان سعدان	۳۰	تو چل تو چل	تو چل تو چل
۵۰	وزیر خبر و خل خود خبر و خل	وزیر خبر و خل خود خبر و خل	۴۹	لشکر لشکر	۳۱	یشکر یشکر	یشکر یشکر
۵۱	مفتوحه مفتوحه	مفتوحه مفتوحه	۵۰	ترجیع ترجیع	۳۲	ترجیع ترجیع	ترجیع ترجیع